



فرید سیاوش

مدنیت در کلبه دهقان آغاز میشود، ولی در شهر به گل می نشیند و بار میدهد

ویل دورانت می گفت: "تمدن رودی است با دو ساحل" و چنین می اندیشید که بیشتر تاریخ نگاران تنها به خود رود توجه دارد که گاه به دست آنها که می کشند و می دزدند و غوغا می کنند پر از خون شده است". دورانت، اما، تلاش فرهنگی خود را در مجموعه عظیم تاریخ تمدن وقف نوشتن حوادثی کرد که در دو ساحل رود اتفاق افتاد و می افتد-جایی که، به قول او، "مردمان گمنام خانه می سازند، عشق می ورزند، کودک می پرورند، آواز می خوانند، شعر می سرایند، و مجسمه می سازند."

تاریخ به نظر **توین بی** توالی طلوع و افول تمدن ها است . هر تمدنی با تهاجم زاده و با تهاجم می میرد . اما اینگونه نیست که مرگ او هرگز چاره ای نداشته باشد بلکه او اگر می خواهد زنده بماند باید پاسخی نو برای دفاع از خود و سلاح جدید برای مقابله با تهاجم فراهم کند. و اگر حکومتی تنها به نظامی گری پرداخت و برای دفاع از خود به گسترش نظامی گری روی آورد این تمدن رو به زوال است . از نظر توین بی، بعد از افول هر تمدن بزرگی مذهب بزرگی پدید می آید و سر انجام تاریخ آن است که مذاهب بزرگ امروزی یعنی اسلام ، مسیحیت و یهودیت و بودا در هم ادغام و از آن یک مذهب بزرگ پدید می آید که حکومت او بر همه جهان سایه می گسترد.

شپنگلر معتقد است هر تمدنی همانطوری که یک روزی طلوع می کند و متولد می گردد ، همانگونه نیز یکروزی به پایان عمر خود رسیده و باید تن به مرگ بدهد و هیچ نیرویی و هیچ تدبیری نمی تواند آن را از مرگ حتمی خود نجات بخشد.

ویل دورانت باور دارد: " که تمدن به شکل کلی آن عبارت از نظم اجتماعی است که در نتیجه وجود آن نظم خلاقیت فرهنگی امکان پذیر می شود و جریان پیدا می کند." دورانت برای تمدن چهار عنصر و رکن را مشخص میکند:

1- پیش بینی و احتیاط در امور اقتصادی

2- سازمان سیاسی

3- سنن اخلاقی

4- کوشش در راه معرفت و گسترش هنر

و ظهور تمدن را مستلزم پایان جنگها، هرج و مرج ها و نا امنی ها میداند. او میگوید که فقط هنگام از بین رفتن ترس است که کنجکاوی و احتیاج به ابداع و اختراع به کار می افتد و انسان خود را تسلیم غریزه ای می کند که او را به شکل طبیعی به راه کسب علم و معرفت و تهیه وسایل بهبود زندگی سوق دهد.

دورانت تمدن را تابع عواملی چند میداند که این عوامل سبب تسریع - تندی حرکت تمدت و یا باعث سستی - کندی ویا توقف حرکت و رشد تمدن میشود. این عوامل کدام ها هستند:

1- عامل زمین شناختی

2- عامل جغرافیایی

3- عامل اقتصادی

4- عامل سیاسی

5- عامل اخلاقی و روانی

در رابطه به عامل زمین شناختی ، چنین استدلال میشود که تمدن دوره فترتی است که میان دو دوره یخچالی فاصله شده است. هر گاه موج سرما جدید بر خیزد، تمام ساخته های بشریت در زیر یخ و سنگ مدفون می شود و دایره زندگی به گوشه ای از کره زمین محدود می گردد. اگر دیو زمین لرزه، که فقط حسن نیت او به انسان اجازه ساختن شهرها را می دهد، شانه خود را مختصری بجنباند، آنچه رشته ایم پنبه می شود و انسان - و هر چه ساخته است در شکم زمین به خواب ابدی فرو می رود.

در رابطه به شرایط جغرافیایی دورانت معتقد است که حرارت مناطق استوایی و فراوانی انگلها، که نتیجه این حرارت است، از دشمنان سر سخت تمدن به شمار می رود. اینگونه نواحی سر زمین کسالت و بیحالی و ناخوشی و جوانی یا پیری زود رس است؛ در این نقاط، هنر و هوش بشری میدان فعالیت پیدا نمی کند؛ تمام نیروها از امور غیر ضروری و غیر مفیدی که مجموع آنها مدنیت را تشکیل می دهد منصرف می شود و بر روی مسئله راضی کردن حس گرسنگی و غریزه تولید مثل متمرکز می گردد. باران از ضروریات تمدن است، زیرا آب، حتی بیش از نور خورشید، در پیدایش زندگی و پیشرفت آن تاثیر دارد. طبیعت و مزاج اسرار آمیز عناصر ممکن است سبب خشم شدن و مرگ نواحی وسیعی شود که سابق بر این در آنها، حرف و صنایع پیشرفت قابلی داشته، چنانکه این امر در باره بابل و نینوا اتفاق افتاده است.

اهمیت عوامل و اوضاع اقتصادی بیشتر است. ممکن است ملتی از تشکیلات سیاسی قوی برخوردار و مالک روحیه اخلاقی عالی باشد، و حتی مانند هندی شمردگان امریکا بهره ای از ذوق صنعتی داشته باشد، ولی هرگاه زندگی او از مرحله شکار تجاوز نکند و امید زیستن ا بر پایه لرزان و غیر ثابت تعقیب صید متکی باشد، هرگز نخواهد توانست از سدی که دو عالم تمدن و بربریت را از یکدیگر جدا می سازد عبور کند.

هر گاه در یک اجتماع خمیر مایه نخستین فرهنگ و تمدن، که تامین خوراک است، وجود نداشته باشد، تمام هوشها باید به مصرف موفقیت در شکار برسد، یا در راه حيله های تجارتي به کار افتد، و هرگز از این حد تجاوز نمی کند و ظرافت و نازک کاری، و به طور خلاصه هنر های عالی، که معرف تمدن است، از آن میان به ظهور نمی رسد.

به باور دورانث، کشاورزی نخستین گام در راه تمدن است، فقط هنگامی که انسان در سرزمینی، به قصد کشاورزی در آن، و ذخیره کردن غذا برای روز مبادا خود، مستقر شود و آتیه خود را تامین کند فراغ خاطر و احتیاج تمدن شدن را احساس خواهد کرد، هنگامی که در پناه چنین امنیت، از حیث آب و خوراک، قرار گرفت، به فکر ساختن کلبه و معبد و مدرسه می افتد؛ آنگاه ممکن است وسایلی اختراع کند که نیروی تولید او را فزونی بخشد، و به اهلی ساختن حیوانات برای استفاده از آنها در پروسه زندگی، حرکت، کار و تولید مبادرت ورزد.

روح هر تمدنی را عقلانیتی که پشتوانه آن است تشکیل می دهد. تعالی و تباهی تمدن های بزرگ را باید در قوت و ضعف عقلانیت جستجو کرد که در بسترهای تاریخی قوام می یابند و فضای تنفس عقلانی جامعه را می سازند.

وقتی عقل عمومی انکشاف کند و فکر رام ساختن بیشتر طبیعت و استفاده از آن به حد معینی برسد؛ فکر کشاورزی تولید می شود؛ پرداختن انسان ها به کشت و زراعت و ذخیره مواد غذایی و خوراکی و اهلی ساختن حیوانات، قدمی بزرگی بود بسوی تمدن برداشت حاصل فراواند و تربیه و نسل گیری حیوانات، از یکسو ملکیت را به میان آورد و از سوی دیگر فکر ذخیره و تبادل را به میدان آورد، آهسته، آهسته تبادل عام تر و رایج تر شد و فکر ایجاد محلات دائمی و ثابت برای تبادل عرض اندام کرد و این فکر تا ایجاد مدینه و شهر (City) پرواز نمود.

بدین مفهوم که **پیدایش شهر** بخشی از **تکامل اجتماعی** بوده است پس از این که انسان از مرحله اقتصاد معیشتی عبور می کند و کنترل محیط را بیشتر در اختیار می گیرد برای ساختن شهر، آمادگی پیدا می کنند، یعنی توانایی ساختن محیط اجتماعی پیچیده تر را به دست می آورد.

در هر صورت برای پیدایش شهر انسان باید از مرحله ابتدایی تنازع بقا عبور کند و وابستگی انسان به طبیعت بطور نسبی کمتر شده، وابستگی اجتماعی او بیشتر می شود.

"در شهر است که به حق یا به باطل - نتیجه ثروت و هوشمندی مردم مزارع و دهات اطراف شهر گرد می آید، و در همین جاست که روح اختراع وسایل آسایش زندگی و تجمل و خوشگذرانی و راحت طلبی را فراهم می سازد. تاجران در شهر به یکدیگر می رسند و کالای مادی و فکری خود را با هم مبادله می کنند. در محل بر خورد راههای تجارتي و در شهر هاست که عقل مردم بارور می شود و نیروی خلاق آن آشکار می گردد. بالاخره در شهر است که دسته ای از مردم از غم تولید اشپای مادی می آسایند و به فکر ایجاد علم و فلسفه و ادبیات و هنر می افتند. بلی، **مدنیت در کلبه دهقان آغاز میشود، ولی در شهر به گل می نشیند و بار میدهد.**" (ویل دورانث)

شهر بعنوان سکونتگاهی که ساکنان آن تنها به زراعت (کشاورزی) اشتغال نمی ورزیدند بلکه گروهی در زمینه های گوناگون خدماتی و صنعتی کار می کردند نمی توانست در حوزه هایی که امکان پدید آمدن (مازاد تولید) وجود نداشت پا به عرصه وجود گذارد.

زیرا آذوقه کلیه کسانی که در اموری غیر از زراعتی (کشاورزی) فعالیت می کردند توسط دهقانان باید تامین می گردید و این موضوع هنگامی میسر می شد که علاوه بر مساعد بودن ویژگیهای جغرافیایی فن کشاورزی و آبیاری پیشرفت ابزارهای تولید و دانش و تجربیات کسب شده در حدی می بود که عده ای بتوانند بیش از نیاز خود تولید کنند.

به- همین- جهت- است- که- شهر- نشینی- را- پدیده- ای- معلول- و- ناشی- از- انقلاب
زراعتی(کشاورزی) دانسته-اند. همزمان با تکوین و گسترش شهر نشینی و رواج دادوستد و
مبادلات اقتصادی و لزوم ثبت کالاها دستمزدها و ارائه خدمات نوعی خط شکل گرفت.
اختراع خط و کاربرد آن در جوامع شهری از چنان اهمیت و ضرورتی برخوردار بود که برخی از
محققان آن را دومین شرط ضروری شکل گیری شهر در تاریخ دانسته اند.

یکی از مهمترین نهادهایی که در کنار و همراه دستگاه حکومتی یا به تنهایی در شهرها به
شکل سازمانی مقتدر و تشکیلاتی منظم شکل گرفت دستگاه سازمان یافته معابد و
پرستشگاهها بود. عوامل مقتدر دیگری مانند عوامل نظامی(جنگها بخاطر قدرت و ثروت بیشتر) تجاری، مذهبی و
غیره در روند مزبور نقش داشته اند.

هراکلیتوس، فیلسوف یونانی گفته است: **"جنگ یا رقابت، پدر همه چیز است"** و من باور
دارم **عقل و خرد، نیاز و تجربه مادر همه چیز است.**

ادامه دارد



از این منابع استفاده وسیع صورت گرفته: تاریخ تمدن (ویل دورانت)، مطالعات تاریخ جهان و مغرب زمین، بررسی
تاریخ جهان (توبین بی)، آثار مارکس از فقر فلسفه، گروندریسه، مقدمه‌های بر اقتصاد، تاریخ مبارزه‌ی طبقاتی در
فرانسه، فلسفه تاریخ (عبدالکریم سروش)، باشگاه اندیشه، دانشنامه آزاد ویکیپدیا، دانشنامه رشد .